



ستایش می کنم خدای را برای نعمتهایش و برای ادای حقوقش، از او استمداد می کنم.

### شکر و حمد

«شکر»، ثنا و تمجیدی است از منعم، در مقابل نعمتش. و همانگونه که قبلاً تذکر دادیم شکر در برابر نعمت است ولی «حمد»، هم می تواند در برابر نعمت باشد و هم با غیر نعمت. پس «حمد»، ثناء کردن و تمجید نمودن و سپاسگزاری از کسی است در مقابل نعمتهایش و هم بدون اینکه نعمتی مطرح باشد، می شود او را حمد کرد. و لذا «شکر» یک از مصادیق حمد است. و در اینجا که حضرت، واژه «حمد» را به کار برده است، و پس از آن «شکراً» گفته است، این واژه «شکراً» ممکن است مفعول مطلق از برای «حمد» باشد چرا که معنای «حمد» و «شکر» نزدیک بهم است و در حقیقت ذکر خاص بعد از عام می باشد. و مفعول مطلق لازم نیست همیشه از سنخ خود فعل باشد. این مالک در «الفیه» گوید:

وقد تشوب عنة ما عسبه ذل كجذ كل الجذ، وفتح الجذان  
سپس براین، چون «شکر» از مصادیق «حمد» به حساب می آید، لذا ممکن است «مفعول مطلق» باشد و معنای جمله چنین شود: «ستایش می کنم خدای را ستایشی که در مقابل نعمتهایش باشد.» و ممکن است «مفعول له» باشد که در این صورت معنای جمله چنین می شود: «ستایش من خدای را بجهت این است که شکر کرده باشم بر نعمتهایش»

### یاری طلبیدن از خداوند

خداوند وظایف و حقوقی را بر ما واجب کرده است و دستورها و فرمانهایی داده است که باید دستورهایش را اطاعت کنیم و فرمان هایش را اجرا نماییم. حال که می خواهیم به این وظایف و واجبات عمل کنیم باید از خود او کمک بخواهیم و یاری بطلبیم تا هم وظایفمان را یاد بگیریم و هم بتوانیم به آنها عمل نماییم.

«استعینه» از باب استفعال و برای طلب می باشد. یعنی: از خداوند یاری می طلبیم تا اینکه بتوانم وظایفی را که بر عهده ام گذاشته و بر من واجب گردانیده، انجام دهم.

### درسهائی از نهج البلاغه

خطبه ۲۳۲ قسمت اول

# اِسْتِقَامَتٌ

در راه

# هَدَفٌ

آیت الله العظمی منتظری

أَحْمَدُ وَشَكَرًا لِإِنْعَامِهِ ، وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى تَطَائُرِ خُفُوفِهِ ،  
عَزَّ وَجَلَّ ، عَظِيمُ الْجَدِّ ، وَأَنْهَدَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدَهُ وَرَسُولَهُ ،  
دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ ، وَقَامَرَ أَعْدَاءَهُ وَجَاهَدَ عَنْ دِينِهِ ، لَا  
يُنْبِئُهُ عَنِ ذَلِكَ جَمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ ، وَالْإِنْسَانُ لِإِلْفَاءِ نُورِهِ .

موضوع بحث، بررسی خطبه ۱۹۰ از نهج البلاغه با تفسیر محمد عبده یا ۲۳۲ با شرح فیض الاسلام است. در آغاز این خطبه شریفه، حضرت می فرمایند:

«أحمده شكراً لإنعامه وأستعینه علی وظائف حقوقه»

### سپاه خداوند، غالب است

اگر کلمه «عزیز» و «عظیم» را با نصب آخر بخوانیم، این نصب برای اختصاص است که فعلش «اخص» محذوف می باشد یعنی اختصاص می دهد خداوند را به اینکه «عزیز الجند و عظیم المجد» می باشد یا مدح می کنم او را به این دو صفت. و اگر این دو کلمه را با رفع آخر بخوانیم، خبر می شود: «هو عزیز الجند...» یعنی خداوند است که نیروی او غالب و بزرگواری او بسیار است.

در هر صورت، حضرت می خواهد بفرماید: از خداوند کمک می خواهم و یاری می طلبم چرا که نیرو و ارتش خدا غالب و توانا است و مجد و عظمتش بسیار است و خدائی که ارتشش غالب است و بزرگواریش خیلی زیاد است، پس قهراً به ما کمک می کند.

آری! اگر به ما کمک نشود، باید به نفس خودمان بنگریم و نقص را در خود ببابیم، خداوند می فرماید: «ان تصروا الله ینصرکم» اگر شما دین خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند.

بنابراین مفعول کلمه «استعینه» در حقیقت دو صفت در بردارد: صفت را گاهی به نحو «وصفیت» می آورند و گاهی از «وصفیت» قطعش می کنند. آنجائی که از وصفیت قطعش می کنند، اگر آن را نصب دهند مفعول علی الاختصاص می شود که فعل «اخص» در تقدیر خواهد بود و اگر آن را رفع دهند، خبری می شود برای «هو» محذوف.

حال که دو صفت برای خداوند در اینجا ذکر شده است، این صفتها علت حکم سابق است، و به عبارت دیگر، حکمی که ذکر شد و عبارت از استعانت و یاری طلبیدن از خدا بود، تعلق آن حکم بر این دو وصف مُشعر به علت است یعنی اگر حکمی را آوردیم و پس از آن صفتی ذکر کردیم، آن صفت علت آن حکم است.

به عنوان مثال اگر گفتیم: «اکرم زیداً العالم» - اکرام بکن زیدی را که موصوف به علم است و عالم می باشد، در اینجا می خواهیم علت وجوب اکرام را به مخاطب بفهمانیم.

و در جمله حضرت نیز وقتی از خدا کمک می خواهیم و از او

استمداد می کنیم، به این علت است که خداوند دارای آن دو صفت می باشد: یکی اینکه ارتش و نیرویش، غالب و قاهر است و دیگر اینکه بسیار بزرگواری و دارای مجدی عظیم می باشد.

«واشهد ان محمداً عبده ورسوله»

و گواهی می دهم که محمّد «ص» بنده و فرستاده او است.

### رسالت پس از بندگی

همانگونه که در تشهد نیز می خوانیم، نخست گواهی می دهیم به اینکه محمّد (صلی الله علیه وآله) بنده خدا است، سپس می گوئیم که فرستاده خدا است.

معلوم می شود این مقام والای رسالت و نبوت به هر کس نمی دهند. اول باید در عبودیت و بندگی خدا به مقام اعلی برسد و عبد خالص پروردگار باشد، آنگاه قابلیت پیدا می کند که پیامبر خدا یا یکی از اولیای او باشد. و این مطلب در همه جا مطرح است یعنی اگر کسی را می خواهند به مقام وزارت یا استانداری برسانند، اگر واجد شرایط نباشد، مطیع قانون نباشد و عدالت نداشته باشد، نمی شود به او پست و مقام داد.

پس اینکه حضرت از اول کلمه بندگی را مطرح می کند، سپس نبوت را برای این است که معلوم شود این مقام والا به کسی داده می شود که لیاقتش از دیگران بیشتر باشد و در خلوص و بندگی، بالاترین درجات را طی کرده باشد و ضمناً جلوی غلو بعضی ها گرفته شود که - العیاذ بالله - پیامبر یا معصومین را در مقام، شریک خدا می دانند! باید معلوم شود که هر چند مقام پیامبر و معصومین بسیار والا است و ما هرگز نمی توانیم آنها را بخوبی بشناسیم، با این حال، آنان بندگان خدا هستند.

«دعا الی طاعته وقاهر اعداءه جهاداً عن دینه»

دعوت کرد به اطاعت خداوند و با دشمنانش جنگید و برآنان پیروز شد تا در راه دین خدا جهاد کرده باشد.

### مقاومت و اصرار در کار

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، مردم را به اطاعت و بندگی خداوند فرا خواند و در مقابل دشمنان خدا، مقاومت و ایستادگی کرد تا بر دشمنان غالب و پیروز شد.

«قاهر» (مقاهره) از باب مفاعله است. و فعل هرگاه از باب مفاعله باشد یک نحوه مقاومت و اصرار در کار را می رساند.



«جهاداً» - از باب مفاعله است که باز ممکن است بمعنای مفعول مطلق باشد یا مفعول له و در صورت اول معنای جمله چنین می شود: «پیغمبر اکرم مقهور کرد دشمنانش را درحالی که جهاد می کرد» و در صورت دوم: «پیامبر مقهور کرد دشمنانش را برای اینکه می خواست در دین خدا جهاد کرده باشد و دین خدا را حفظ کند.» در حقیقت می خواهد بفرماید: پیامبر اکرم که بر دشمنانش ظفر یافت و در این راه ایستادگی می کرد نه بخاطر اینکه می خواست کشورگشایی کند یا بخاطر اینکه خودش پیروز شود و به قدرت برسد بلکه هرگز حساب شخصی در میان نبود و استقامت پیامبر برای پیروزی دین خدا بود.

«لا یشبه عن ذلك اجتماع علی تکذیبه والتماش  
لإطفاء نوره»

اجتماع و پیوستگی دشمنان بر تکذیب کردن پیامبر و کوشش آنها برخاموش کردن نور آن حضرت، هرگز او را از جهاد باز نداشت.

### دنیال کردن هدف تا پیروزی

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هدفی والا داشت، لذا هرگز دست از هدفش نکشید هر چند که دشمنانش با هم اتفاق کردند که او را تکذیب نمایند و توطئه های زیادی برای خاموش کردن نور پرفروغش تهیه دیدند و اجرائ نمودند که در این میان حتی برخی از نزدیکترین قوم و خویش هایش مانند عمویش ابولهب نیز همراه با مشرکین و کفار دست و پا می کرد و کوشش برای از بین بردن پیامبر داشت.

این فراز از سخنان علی علیه السلام به ما درس می دهد خصوصاً به علما و فضلا و ائمه جمعه و جماعت و روحانیونی که در منطقه های مختلف فعالیت می کنند. گاهی برخی از این آقایان گله و شکایت می کنند از اینکه گوش بحرفشان نمی دهند و فوراً می خواهند شانه را از بار مسئولیت خالی کنند، من به این آقایان بارها سفارش کرده و می کنم که: پیامبر اکرم «ص» را ببینید که هرگز از قومش قهر نکرد؛ پیشانیش را با سنگ زدند، دندان مبارکش را شکستند، او را بدترین اهانتها کردند ولی او برای خدا تمام آن اذیتها و شکنجه ها را تحمل کرد و هرگز از میدان در نرفت. کسی که هدفی بزرگ دارد و می خواهد مردم را

بارها تذکر داده ام که برخی خیال می کنند، اگر فعل از باب «مفاعله» باشد، لازمه اش این است که برای طرفین، باشد، البته باب «تفاعل» برای طرفین است مانند «ضارب زید و عمر» یعنی زید و عمرو با هم کتک کاری کردند اما باب «مفاعله» برای «اثنین» وضع نشده است. باب مفاعله، امتیازی که از فعل مجرد دارد این است که: اگر گفتیم: «ضرب زید» معنایش این است که زید کتکی زد و تمام شد کارش ولی اگر گفتیم: «ضارب زید» - در اینجا زید کارش را با سرسختی و مقاومت انجام می دهد، پس ضارب زید یعنی زید عنایت مخصوصی نسبت به کتک زدن داشت و ایستادگی و سرسختی کرد در این کار. و اما این که برخی پنداشته اند باب «مفاعله» برای طرفین است به این خاطر است که اگر فعلی با سرسختی انجام شد، قهراً عکس العملی از طرف مقابل نشان داده می شود. در قرآن می فرماید:

«بمخادعون الله والذين آمنوا وما يخدعون الا انفسهم» - خیال می کنند که خدا را گول می زنند و افرادی را که ایمان آورده اند ولی خودشان را گول می زنند.

اینها در صدد خدعه خدا هستند و سرسختی می کنند برای اینکه خدا را گول بزنند ولی نمی توانند کاری کنند بلکه خودشان را فریب می دهند، پس معنای «بمخادعون» این است که ایستادگی و سرسختی کردند و مقاومت نمودند بخاطر اینکه خدا را گول بزنند؛ بنابراین باب «مفاعله» در جایی استعمال می شود که انسان نسبت به فعل، عنایت مخصوصی داشته باشد و همه نیرویش را متمرکز کند برای انجام آن فعل، حتی در آنجایی که واکنش نداشته باشد مانند «سافر زید»، این واژه با واژه «سفر» فرق می کند زیرا سافر نشان می دهد که زید عنایت مخصوصی برای سفر کردن دارد و عزمش را جزم نموده و خود را مهیای سفر کرده است.

پس «فاهرا عداة» به این معنی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مقام اینکه بردشمنان اسلام پیروز شود، برآمد و در این جهت مقاومت کرد و این مقاومت و سرسختی، نتیجه اش این شد که بردشمنان پیروز و غالب شود.

نتیجه‌ای نبخشید و سلطنت و قدرت من از بین رفت و پس از گفتن این عبارت رخت از این جهان برکشید»<sup>۱</sup>.

از این قبیل نمونه‌ها از هر دو طرف (اولیای خدا و دشمنان خدا) در تاریخ فراوان است:

بلال حبشی که در اسلام سوابق درخشانی دارد از یاران بزرگ پیغمبر اسلام «ص» بود و در جنگهای مهنی از قبیل «بدر» و «احد» و «خندق» شرکت داشت بعلاوه افتخار مؤذن پیغمبر اسلام «ص» بودن را نیز بدست آورده بود. بواسطه یک جریان تاریخی پس از رحلت حضرت رسول اکرم «ص» از شهر مدینه خارج گردید و در شام در نزدیکی شهر دمشق - که هم اکنون قبرش نیز در همان نقطه است - زندگی می کرد در پایان عمرش در گوشه بیابان، تنها، در آستانه مرگ قرار

گرفت در این حال همسرش که تنها فردی بود که همراه او بود با تأسف گفت واحسرتاه «بلال» با چهره‌ای شادمان لب بسخن باز کرد و همسرش را از تکرار این چنین عبارات بازداشت.

از آن پس با گفتن این عبارت: «الْيَوْمَ أَلْقَى الْأَجِيَّةَ مُحَمَّدًا وَحِزْبَهُ».

یعنی: «امروز بیدار دوستان خود حضرت محمد «ص» و یارانش ناقل می گردم».

اشتیاق خود را به مرگ ابراز می کرد و بالأخره با یکدنبال شوق آنرا در آغوش گرفت و در حقیقت به آرزوی خود که رسیدن به جوار قرب پروردگار است ناقل گشت:

چون بلال از ضعف شد همچون هلال  
زنگ مرگ افشاد بر روی بلال  
گفت او دیدش بگفتنا و آخرت  
پس بلائش گفت نی نی واقرب  
تا کنون اندر حیرت بودم ز زیست  
توجه دانی مرگ چه عیشت و چیست؟

او همی گفت ورخش در عین گفت  
نرگس و گلبرگ و لاله می شکفت

گفت جفتش الفراق ای خوش خصال  
گفت نی نی الوصال است الوصال

گفت جفت امشب غریبی میروی  
از تیسار و خویش غائب میشوی

گفت نی نی بلکه امشب جان من  
میرسد خود از غریبی در وطن

گفت ای جان و دلیم واحسرتاه  
گفت نی نی جان من بیادولتاه

گفت آن رویت کجا بینیم ما  
گفت اندر حلقه خاص خدا

گفت ویران گشت این خانه دروغ  
گفت اندر مه نگر منگریه میغ

ادامه دارد

- ۱- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۵۳.
- ۲- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۵۴.
- ۳- بحارالانوار ج ۶ ص ۱۵۵.
- ۴- نهج البلاغه خطبه ۵.
- ۵- نهج البلاغه خطبه ۵۵.
- ۶- سوره زمر - آیه ۷۱. ۸- سوره العلقه - آیه ۲۹.
- ۷- اصول کافی ج ۱ ص ۱۶۸. ۹- سفینه البحار ج ۱ ص ۵۲۳.

## بقیه از نهج البلاغه

ارشاد کند، باید بداند که در بین مردم اگر شخصی مانند سلمان فارسی پیدا شود، ابوجهل‌ها و ابولهب‌ها هم بسیار پیدا می شوند پس «رنج راحت دان که مطلب شد بزرگ».

پیامبر اکرم «ص» در آغاز دعوت آنقدر اذیت و آزار دید که خود می فرماید: «ما اذنی نی مثل ما اوذیت» هیچ پیامبری به اندازه من اذیت نشده است؛ با این حال استقامت ورزید، پشتکار نشان داد و تحمل کرد تا پیروز شد.

اگر بنا شود بنده در یک شهری بروم که تمام مردم مؤید انقلابند و هیچ ضدانقلاب و بی دینی وجود ندارد و هیچ کس با من مخالفت نکند، هنری نکرده‌ام. هنر این است که انسان در جامعه‌ای قرار بگیرد که در عین حال که انسانهای متدین و متعهد وجود دارند، بی دین‌ها و مسخره‌چی‌ها و ضدانقلاب‌ها نیز وجود داشته باشند، هم انسانهای مطیع و فرمانبردار باشند و هم مشکلات توان فرما و انسان با استقامت و پشتکار بر آن مشکلات چیره شود و از میدان درنرود و شانه از بار بزرگ مسئولیت خالی

نکند و مردم را به سوی خدا و دین خدا فراخواند.

ضمناً به تمام برادران و خواهرانی که در ارگانهای مختلف انقلاب مشغول خدمت هستند، تذکر می دهیم که ممکن است مواجه شوید با افرادی که کارشکنی می کنند، مخالفت

می ورزند، نی می زنند، توقعات بی جا دارند و مسخره تان می کنند، مبادا خدای نخواست از میدان در بروید و صحنه را خالی کنید. انسان در راهی که حق است باید پیش برود و فعالیت کند هر چند بیشتر مردم با او مخالفت کنند و علیه او

فعالیت نمایند. قرآن عذر اکثر مردم را خواسته است. «اکثرهم لا یعقلون» - اکثر مردم درک نمی کنند و مطالب را نمی فهمند یعنی نبایستی چیزی مانع انسان شود که هدفش را تعقیب نماید. حضرت امیر علیه السلام در خطبه‌ای دیگر می فرماید:

«لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله أهله» - در راه حق و هدایت از کمی حق جوینان، وحشت نکنید و هراسی بدل راه ندهید. خدایا! ما را به وظایفمان آشنا ساز و در راه اجرای آنها یاریمان کن.

ادامه دارد